

هو العليم

تشخيص سيرة پیامبر و ائمه عليهم السلام بر اساس

ملاکات یقینی

مبانی اسلام - جلسه هفدهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا
وَ حَبِيبِ قَلُوبِنَا وَ طَبِيبِ نُفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ضرورت و اهمیت اطلاع از سیره و روش پیامبر و ائمه عليهم السلام

قال الله تعالى في كتابه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱

در سال گذشته در ذکر تاریخ پیامبر اکرم، بحث مختصری از سیره و سنت به میان آمد و مسائلی مطرح شد که: ما در چه موردی باید از کلام یا فعل رسول اکرم و ائمه هدی و به طور عموم، از اولیا تبعیت کنیم و از آنها متابعت بنماییم، و در چه مواردی نباید متابعت کنیم؛^۲ ولی به واسطه ضیق وقت و تمام شدن ایام انعقاد مجالس، آن مسئله ناتمام ماند. طبعاً شبهاتی در ذهن رفقا به وجود آمد و سؤالات و اشکالاتی مطرح شد. مناسب دیدم در این ایام، تا آنجایی که توفیق رفیق گردد، در این مسئله عرائضی چند، خدمتتان عرضه بدارم. قبل از شروع این بحث، تذکر این نکته را لازم می دانم: اطلاع ما از سیره و روش ائمه عليهم السلام ضروری ترین و مهم ترین مسئله ای است که باید آن را پیگیری کنیم؛ مخصوصاً برای طبقه اهل علم و إخوان مشتغلین، این مسئله حیاتی ترین قضیه در تاریخ علمی آنها به شمار می رود.

لزوم بیان حقایق و حرمت کتمان وقایع مسلم تاریخی

من سابقاً مطلبی را عرض کردم که تذکار دوباره آن را در اینجا بی مناسبت نمی بینم:

با توجه به مطالبی که خودم از خصوصیات زندگی یک شخص شنیده بودم و برداشتی که براساس آن مطالب، در ذهنم به وجود آمده بود، سیمایی از شخصیت و شاکله او در ذهنم مرتسم شده بود؛ و بر آن اساس، افکار و مبانی اعتقادی خودم را نسبت به او قرار داده بودم. پس از گذشت سالها، روزی برحسب اتفاق، از

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۰.

هر آینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.

^۲ رجوع شود به ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۹۲.

یک نفر مطلبی را شنیدم که به کلی شالوده ذهنیات من را به هم ریخت و دید من را نسبت به او تغییر داد. با خودم این سؤال را مطرح می‌کردم: چرا نباید هر حقیقتی مطرح شود و چرا باید سالیان سال در یک باور غیر حقیقی بسر ببریم؟! اگر این مسائل با ما که اشتغال به این امور داریم، مطرح نشود، پس باید در چه زمینه‌ای و در چه موردی این حقایق روشن بشود؟!

اتفاقاً در سال گذشته، وقتی صحبت از سیره ظاهری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به میان آمد، مطلب به بیان خصوصیات ظاهری پیغمبر اکرم رسید که حضرت دارای موهای بلندی بوده‌اند که روی شانه ایشان می‌ریخت،^۱ و بعضی از حالات و اطوار دیگر حضرت بیان شد.^۲ این مسئله برای بسیاری از رفقا قدری بعید و مستبعد می‌نمود، ولی چون بنای ما بر بیان سیره بود نمی‌توانستیم از مطلبی که دیده‌ایم سرپیچی کنیم و اخفاء نماییم؛ لذا با این اعتراض مواجه شدیم که: «هر چیزی را نمی‌توان گفت و هر شنیده‌ای را نمی‌توان باور نمود!» ولی این مسئله برای ما قابل پذیرش نبود.

اگر پیغمبر اکرم دارای موهای بلند بودند، چرا نباید از این مسئله مطلع بشویم؟! اگر روش و سیره پیغمبر اکرم و ائمه به نحوی بود، چرا مردم آن زمان اطلاع پیدا کنند و ما اطلاع پیدا نکنیم؟! مگر ما از شیعیان آنها نیستیم؟! بین ما و آنها چه فرقی هست؟! خوب توجه کنید! یا قضیه دروغ است یا راست است؛ اگر راست است چرا ما مطلع نباشیم، و اگر هم دروغ است خُب تاریخ بیان می‌کند. بیان این مطلب، پرده‌برداری از یک عمل باطنی و مخفی نبوده است، شکل و شمایل آن بزرگواران به نحوی بود که در مرأی و منظر همه بوده است. همین خبری که چندی پیش در روز شهادت حضرت سجاد علیه السلام نقل کردم که اصمعی می‌گوید: در نیمه‌های شب در مسجد الحرام طواف می‌کردم، صدای ناله‌ای شنیدم. آمدم دیدم جوانی سر به پرده کعبه گذارده و با دستان خود به پرده آویخته است و با خدا دارد مناجات می‌کند. موهای او را دیدم که به روی شانه ریخته است...^۳

^۱ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۴۰.

^۲ رجوع شود به ج ۱، ص ۳۷۰ - ۳۷۶.

^۳ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۵۰:

«[قال] الأصمعی: كُنْتُ أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ لَيْلَةً فَإِذَا سَابُّ ظَرِيفُ الشَّمَانِلِ وَ عَلَيْهِ ذُؤَابْتَانِ، وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ: "نَامَتِ الْعُيُونُ وَ عَلَتِ النُّجُومُ، وَ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ! غَلَقَتِ الْمُلُوكُ أَبْوَابَهَا وَ أَقَامَتِ عَلَيْهَا حُرَّاسَهَا، وَ بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلْسَّائِلِينَ؛ جِئْتُكَ لِتَنْظُرَ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!"

ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

"يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ *** يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْوَى مَعَ السَّقَمِ
قَدْ نَامَ وَفَدَّكَ حَوْلَ الْبَيْتِ قَاطِبَةٌ *** وَ أَنْتَ وَحْدَكَ يَا قَيُّومُ لَمْ تَنَمْ

خُب امام سجّاد بود دیگر! این ماجرا در سنّ جوانی حضرت هم بود، نه در سنّ پیری!

در قضایای کربلا، حمید بن مسلم، مورّخ معروف تاریخ کربلا می گوید:

دیدم در عرصه میدان، جوانی که همچون قرص قمر است وارد شد و تمام چشم‌ها را متوجه خود نمود و هیچ‌کس جرئت نزدیک شدن به او را نداشت!
خوب که دقت کردم دیدم حضرت علی اکبر است، و موهای آن حضرت از زیر کلاه خود بیرون آمده است.^۱

چرا یک واقعه تاریخی نباید بیان شود؟! چه دلیلی داریم؟!

نقل گزینشی وقایع تاریخی، بزرگ‌ترین خیانت مورّخ

چند روز پیش جلد پانزدهم کتاب /امام شناسی حضرت علامه والد - سلّمه الله تعالی - را مطالعه می‌کردم، برحسب اتفاق به این قضیه برخورد کردم، دیدم بی‌مناسبت نیست این مسئله را از ایشان به‌عنوان مقدمه شروع این بحث نقل کنم. ایشان در آنجا در بیان تاریخ و سیره ائمه مطالبی می‌فرمایند، من جمله اینکه:

أدعوك رَبُّ دُعَاءٍ قَدِ أَمَرْتُ بِهِ *** فَارْحَمِ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ
إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرْفٍ *** فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِينَ بِالنَّعَمِ
قال: فَأَقْتَفِيئُهُ فَإِذَا هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»
انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۳:

«اصمعی گوید: در شبی مهتابی که در حال طواف بودم، صدایی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد. به دنبال صدا رفتم، به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالی که به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت:

”ای آقا و مولای من، اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند، و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی! ای خدای من، پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند، درحالی که درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان!“

سپس این اشعار را انشاء نمود:

(۱) ای کسی که درخواست مضطر را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری!

(۲) روی آورندگان در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند! و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی، هرگز نخوابیدی!

(۳) ای پروردگار، تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب؛ پس به گریه من رحم نما، به حق این خانه و حرم!

(۴) اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!

اصمعی گوید:

[به دنبال او رفتم] به‌ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهما السلام است. «

^۱ روضة الشهداء، ص ۴۱۹.

وظیفه شیعه این است که امام را آن طوری که هست بشناسد، نه آن طور که برای او ترسیم کنند! نباید از امام خیالی متابعت نمود، باید از امام واقعی متابعت کرد. اگر ما جهاتی از امام که مورد نظرمان است بیان کنیم و بسیاری از حقایق را که در شناخت امام واقعی دخالت مستقیم دارند، کنار بگذاریم، از امام خیالی و فرضی و تراشیده شده داریم متابعت می‌کنیم.

سپس ایشان در آنجا می‌فرمایند:

مرحوم جزائری، یکی از علمای طهران نقل می‌کند: «در سفری که به شام داشتم روزی به ملاقات مرحوم آقا سید محسن جبل‌عاملی رفتم و برحسب اتفاق، مرحوم آقا شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح، هم در آنجا بودند. در بین صحبت‌هایی که رد و بدل شد، مرحوم آقا شیخ عباس به آقا سید محسن امین جبل‌عاملی اعتراض داشت: «چرا شما هر مطلبی را در کتاب‌های خود از امام نقل کرده‌اید؟! بسیاری از این مطالب به صلاح نیست که برای مردم بیان شود!»

ایشان فرمودند: «مثلاً چه مطلبی؟»

مرحوم آقا شیخ عباس گفت: «مثلاً چرا همین قضیه بیعت علی بن الحسین با یزید را در کتابتان بیان کرده‌اید؟! مردم این را نمی‌پسندند و قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند ادراک بکنند که امام با یزید

بیعت کند!

هر مطلبی را که نباید گفت، و به اصطلاح: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد! مردم از امام یک وجهه و یک چهره خاصی در نظر دارند، این وجهه و این چهره را نباید تغییر داد. و اگر این مطالب در کتاب‌های ما بیان بشود، آن اعتقاد اولیه و آن مبانی فکری از آنها گرفته می‌شود، و در نتیجه دارای اعتقادات سستی می‌شوند.»

مرحوم آقا سید محسن جبل‌عاملی به ایشان گفت: «من نمی‌فهمم که چرا باید مسائلی را که واقعتاً تاریخی دارد کتمان کرد؟! شما هر جایی که تشخیص می‌دهید به مصلحت نیست، به بنده بگویید تا بنده آنها را نگویم! من این را نمی‌فهمم؛ من چیزی را که تشخیص بدهم بیان می‌کنم.»^۳

به اعتقاد حقیر، بالاترین خیانت یک مورخ این است که زوایای شخصیت تاریخی یک شخص را بنابر مصالحی که خود تشخیص می‌دهد، از دیدگان خواننده پنهان کند؛ این بالاترین خیانت‌ها است!

چند روز پیش^۴ خدمتتان عرض شد که: امام سجاد علیه السلام در مدینه با یزید بیعت کرد، اما تواریخ

اختلاف دارند؛ بعضی می‌گویند: خود یزید در سفر مکه به مدینه آمد؛^۵ و در بعضی از تواریخ است که: یزید

^۱ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۳۰ و ۶۳۷.

^۲ دیوان حافظ (پژمان)، غزل ۱۴۹:

با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف *** هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

^۳ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۳.

^۴ مجلس شهادت حضرت امام سجاد علیه السلام.

^۵ الکافی، ج ۸، ص ۲۳۴:

«عن یزید بن معاویه قال: سمعتُ أبا جعفرٍ عليه السلام يقول:

إنَّ یزیدَ بنَ معاویةَ دَخَلَ المَدینةَ وَ هو یُریدُ الحَجَّ؛ فَبَعَثَ إِلی رَجُلٍ مِنَ قَریشٍ فَأَتاهُ فَقالَ لَهُ یزیدُ: "أ تُقرُّ

اصلاً به مکه نرفت، بلکه فرمانده و امیر او، مسلم بن عقبه به مدینه آمد و از آن حضرت برای یزید بیعت گرفت.^۱

لی أَنْكَ عَبْدٌ لِي؛ إِنْ شِئْتُ بَعْتُكَ وَإِنْ شِئْتُ اسْتَرْقَيْتَكَ؟!“ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: ”وَاللَّهِ - يَا يَزِيدُ - مَا أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي قُرَيْشٍ حَسَبًا، وَلَا كَانَ أَبُوكَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ، وَمَا أَنْتَ بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ وَلَا بِخَيْرٍ مِنِّي! فَكَيْفَ أَقْرُّ لَكَ بِمَا سَأَلْتُ؟!“ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: ”إِنْ لَمْ تُقِرَّ لِي - وَاللَّهِ - قَتَلْتُكَ!“ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: ”لَيْسَ قَتْلُكَ إِيَّايَ بِأَعْظَمَ مِنْ قَتْلِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!“ فَأَمَرَ بِهِ فُقْتِلَ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِلْقُرَشِيِّ؛ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ أَقِرُّ لَكَ، أَلَيْسَ تَقْتُلُنِي كَمَا قَتَلْتَ الرَّجُلَ بِالْأَمْسِ؟“ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ -: ”بَلَى!“ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”قَدْ أَقَرَّرْتُ لَكَ بِمَا سَأَلْتُ: أَنَا عَبْدٌ مُكْرَهُ؛ فَإِنْ شِئْتُ فَأَمْسِكْ وَإِنْ شِئْتُ فَفِجْ!“ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ -: ”أَوْلَى لَكَ، حَقَنْتَ دَمَكَ وَ لَمْ يَنْقُصْكَ ذَلِكَ مِنْ شَرَفِكَ!“

ترجمه: «یزید بن معاویه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

یزید بن معاویه وارد مدینه شد و قصد انجام حج را داشت؛ پس به دنبال مردی از قریش فرستاد و او به نزد یزید آمد. یزید به او گفت: ”آیا اقرار می‌کنی که بنده من هستی؛ اگر بخوام تو را می‌فروشم و اگر بخوام تو را برده خود می‌کنم؟!“ آن مرد به او جواب داد: ”قسم به خدا - ای یزید - تو حسب گرامی‌تری از من در میان قریش نداری و پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم افضل نبود و خودت نیز در دین از من با فضیلت‌تر و بهتر نیستی! پس چگونه برایت به آنچه که خواستی اقرار نمایم؟!“ یزید گفت: ”قسم به خدا، اگر اقرار نکنی تو را می‌کشم!“ آن مرد گفت: ”کشتن من از کشتن حسین بن علی، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عظیم‌تر نیست!“ یزید دستور قتل او را صادر کرد و کشته شد.

سپس به دنبال علی بن حسین علیهما السلام فرستاد و همان حرفی را که به مرد قریشی گفته بود، به او هم گفت. علی بن حسین علیهما السلام به او فرمود: ”آیا چنین می‌بینی که اگر برایت اقرار نکنم، همان‌گونه که آن مرد را دیروز کشتی مرا نیز خواهی کشت؟!“ یزید - لعنه الله - به آن حضرت گفت: ”بله، چنین است!“ علی بن حسین علیهما السلام فرمود: ”پس به آنچه می‌خواهی اقرار می‌کنم: من بنده به اکراه و اداری شده هستم؛ اگر خواستی مرا ننگه دار و اگر خواستی بفروش!“ یزید - لعنه الله - گفت: ”وای بر تو، خونت را حفظ کردی و این کار از شرف نکاست!“» (محقق)

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹:

«لَمَّا قَدِمَ جَيْشُ الْحَرَّةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَعَلَى الْجَيْشِ مُسْلِمُ بْنُ عَقْبَةَ الْمُرِّيَّ، أَبَاحَ الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا، وَاسْتَعْرَضَ أَهْلَهَا بِالسَّيْفِ جَزْرًا كَمَا يَجْزُرُ الْقَصَابُ الْغَنَمَ، حَتَّى سَاحَتِ الْأَقْدَامُ فِي الدَّمِ! وَ قَتَلَ أَبْنَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ ذُرِّيَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ. وَ أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ اسْتَبْقَاهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ، عَلَيَّ أَنَّهُ عَبْدٌ قِنْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ! هَكَذَا كَانَتْ صُورَةُ الْمُبَايَعَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ أَعْظَمُهُ وَ أَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلِيُّ سَرِيرَهُ وَ أَخَذَ بَيْعَتَهُ عَلِيُّ أَنَّهُ أَخُو أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ وَ ابْنِ عَمِّهِ، دَفَعًا لَهُ عَمَّا بَايَعَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ؛ وَ كَانَ ذَلِكَ بِوَصَاةٍ مِنْ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَهُ.»

«چون لشکر حرّه به فرماندهی مسلم بن عقبه مرّی به مدینه رسید، مدینه را سه روز بر لشکر خود مباح کرد. و همان‌گونه که قصاب گوسفندی را ذبح می‌کند، اهل مدینه را ذبح و تکه‌تکه نمود تا جایی که پاها در خون فرو می‌رفت! و فرزندان مهاجرین و انصار و ذریّه اهل بدر را کشت. و از هر که از صحابه و تابعین که

در هر صورت، مطلب در برخی از تواریخ آمده است. حالا امام سجّاد در چه وضعیّت و در چه موقعیّتی بوده است، همه اینها بماند؛ بله، جای صحبت و جای بسط و فحص و تحقیق و تدقیق در این مسئله هست، اما مطلب ذکر شده در بعضی از تواریخ آمده است.

فرق بین امام واقعی و امام ساخته اوهام و تخیلات

اشکالی که به مرحوم آقا شیخ عبّاس قمی وارد می‌شود این است که:

شما امام را با دید ظاهر خود شناخته‌اید؛ و بین این امام و بین امام واقع، از زمین تا آسمان فرق است! با تألیف کتاب *مفاتیح* و امثال ذلک، کسی امام‌شناس نمی‌شود. امام‌شناس، ولیّ خدا و عارف به مقام امام است، نه کسی که روایات را با هم جمع می‌کند، و نه کسی که ادعیه می‌آورد؛ اینها آدم‌های خوبی هستند و اصحاب‌الیمین‌اند، ولی امام‌شناس کسی دیگر است! لذا می‌بینیم یک‌چنین اشتباهات فاحشی در اعتقاد آنها نسبت به امام وجود دارد.

داستان بیعت علیّ بن الحسین یک قضیّه مخفی نبود؛ بخوایم یا نخواستیم، تمام اهل مدینه از آن اطلاع پیدا کردند. مردم آن زمان براساس این رویدادها و این دیدن‌ها نسبت به امام موضع گرفتند، و ما براساس جهالت‌های خود و ندانستن‌های خود با امام موضع گرفتیم؛ مسئله خیلی فرق می‌کند! آیا اگر ما هم در آن زمان بودیم و این مسائل را از آنها مشاهده می‌کردیم، یک‌چنین ترسیم و یک‌چنین تصویری از امام داشتیم؟! پس برای اینکه بتوانیم اعتقادات و مبانی فکری خود را به‌طور صحیح بنا کنیم، چاره‌ای نداریم از اینکه تاریخ امام را آن‌طوری که هست بیابیم و بفهمیم.^۱

زنده نگه داشت، برای یزید بیعت گرفت بر اینکه او بردهٔ قنّ (برده‌ای که پدر و مادرش هم بردهٔ مولا هستند) یزید باشد! صورت بیعت روز حرّه با همهٔ مردم بدین صورت بود مگر با علیّ بن حسین علیهم السّلام، که آن حضرت را اکرام نمود و بزرگ داشت و در کنار خود بر تختش نشاند و از ایشان بدین صورت بیعت گرفت که برادر امیر المؤمنین یزید بن معاویه و پسر عمویش باشد، تا با این کار بیعتی را که غیر آن حضرت انجام داده بودند، از آن حضرت بردارد؛ و این عمل به جهت توصیه‌ای بود که یزید بن معاویه به او کرده بود. «(محقّق) ^۱ امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۴:

«این رویّهٔ مرحوم قمی، نظریّهٔ درستی نیست. چراکه ایشان حضرت سجّاد بدون بیعت با یزید را اسوه و الگوی عقیدهٔ مردم پنداشته است، و می‌پندارد که: اگر مردم بفهمند آن حضرت بیعت کرده است، از ایمان و عقیدهٔ به تشیّع برمی‌گردند و یا در آن ضعف پیدا می‌کنند؛ و در نتیجه، امام کسی است که نباید با یزید بیعت کند! و مفساد این طرز تفکر روشن است؛ زیرا: اولاً: امام واقعی کسی بوده است که بیعت نموده است، و مصالح بیعت را خودش می‌داند و البتّه و تحقیقاً صحیح و درست بوده، و خلاف آن - یعنی عدم بیعت - نادرست بوده است.

ثانیاً: اگر ما امروز مبتلا شدیم به حاکم جائری مانند یزید و می‌گوییم: «بیعت کن و گرنه...» اگر ما بیعت را حتّی در این فرض، حرام و غلط بشماریم، بدون نتیجه و بهره، خون خود و خاندان و جمعی را هدر داده‌ایم؛ و اما اگر دانستیم که: پیشوایانمان و مقتدایانمان در چنان شرایطی بیعت نموده‌اند، فوراً بیعت می‌کنیم، بدون تالی فاسد و محذوراتی که به‌دنبال داشته باشد. مگر تقیّه

پیروی عوام الناس از احساسات غیر عقلانی

یادم است که در یک شب سه‌شنبه در مسجد قائم، جلسه تفسیر بود. آقا به مناسبت اینکه: «عقل‌های مردم همه در چشمشان است و احساسات بر عقل حاکم است!» این مطلب را فرمودند:

الآن شما من را با این شکل و با این قیافه می‌بینید، خب عمامه‌ای و محاسنی و عبائی و قبائی و نعلین زردی و امثال ذلک... (اینها را هم من دارم اضافه می‌کنیم: الحمد لله عجب آقای نورانی‌ای! چه آقای موجّهی! ماشاءالله چه آقا و مرد عالمی، مرد دانشمند و وجیهی، واجد صفات ظاهر و باطن! و...) عده‌ای گرایش پیدا می‌کنند؛ اینجا می‌آیند و اقتدا می‌کنید، می‌نشینید و صحبت‌های ما را می‌شنوید. اما اگر قرار بر این باشد که من باب‌مثال من فردا بدون عمامه به مسجد بیایم (البته بعضی‌هایش را ایشان فرموده بودند و من اضافه می‌کنم) و محاسنمان را هم قدری کوتاه‌تر کنیم، عبا و قبا هم نپوشیم، با یک دمپایی و یک پیراهن و یک شلوار از خانه حرکت کنیم و در خیابان‌ها برویم و همین‌طور به مسجد قائم بیاییم؛ آیا نظر شما نسبت به من با الآن یکی است؟! درحالتی که علمم که فرقی نکرده است، همان مقدار که سواد داشتیم، حالا هم همان قدر است؛ تقوایمان هم که فرقی نکرده است، بالأخره اگر یک عبادتی می‌کردیم و نمازی می‌خواندیم، این هم که همان است؛ بصیرتمان و معرفتمان هم که نسبت به اوضاع و احوال تفاوتی نکرده است! پس تفاوت در چه چیزی پیدا شده است؟ تفاوت فقط در یک شکل ظاهری پیدا شده است!

اینها شوخی نیست! اینها را که عرض می‌کنم به خاطر این است که به خودمان برسیم و موقعیت خودمان را اصلاح کنیم! خودم را می‌گویم! تحقیقاً به شما عرض کنم که: این مسئله صد در صد مؤثر است! این همان قضیه‌ای است که در صدد بیان آن هستیم. امام علیه السلام دارای خصوصیات است و انسان باید امام را با توجه به آن خصوصیات بشناسد، و الا اعتقاداتش نسبت به امام ناقص است.

از اصول مسلمة شیعه نیست؟! چرا به مردم خلاف آن را بنمایانیم تا آن مساکین را در عُسر و حَرَج و تنگنای شرف و آبرو و وجدان گرفتار کنیم؛ تا اگر أحياناً در نظیر چنین موردی فردی بیعت کند، خود را شرمنده و گنهکار بداند و خلاف سنت و روئے امامش آن بیعت را تلقی کند؛ و اگر بیعت نکند خود و تابعانش را دستخوش تیغ یک زنگی مست جائر سفاک نهاده و به دیوانگی جان خود را از دست بدهد؟!!

بیان حقیقت، بیان حقیقت است؛ نه بیان حقیقت تخیلیّه! وگرنه تمام این مفاصل مترتبه، بر گردن کسی می‌باشد که حقیقت را کتمان نموده است.

مرحوم محدث قمی با تمام مجاهده و رنج و زحمت و محبت به خاندان عصمت، این نقص را دارد که: اخبار را تقطیع می‌نماید؛ مقداری از خبر را که شاهد است ذکر می‌کند، و از بقیه آن - که چه بسا در آن قرائنی برای حدود و ثغور همین معنای مستفاد، مفید است - صرف نظر می‌کند. این درست نیست! چه بسا صدر خبر، قرینه بر ذیل آن است؛ و چه بسا ذیل آن، قرینه بر صدر آن. شما باید همه خبر را نقل کنید و در موضعی که اشکال دارید، در هاشم و یا شرح آن تعلیقه‌ای بیاورید.

در منتهی الآمال، در ذکر مقتل محمد بن عبدالله بن الحسن و مقتل ابراهیم بن عبدالله بن الحسن که اولی را نفس زکیه و دویمی را قتیل باخمری نامند - و شرح احوالشان را ما در نه‌چندان دور در همین مجموعه ذکر کردیم* - او بدون ذره‌ای اشاره به مثالب آنان، فقط شرح احوال محمدت‌آمیزشان را می‌نگارد. و علامه امینی هم در الغدیر در ذکر عبدالله محض و دو فرزندش، محمد و ابراهیم، قدری جانب‌داری نموده و از بیان حقیقت و کیفیت واقعه خودداری کرده است.». *

*/امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۶۷.

اهمیت یقین جهت تشخیص سیره ائمه علیهم السلام

حال، صحبت در این است که: کدام یک از رفتار و کردار و اقوال امام علیه السلام می تواند به عنوان سنت مطرح بشود، و کدام یک از افعال و کردار امام ممکن است سنت نباشد؟ از کدام باید پیروی کرد و از کدام نباید پیروی کرد؟

برای روشن شدن مطلب، مقدمه ای را به عرض آقایان می رسانیم که امیدواریم بیشتر از چند جلسه طول نکشد، ولی دانستن آن لازم است. فعلاً به این مقدمه می پردازیم، ولی ممکن است مسائل دیگری نیز به میان آید. دانستن این مقدمه لازم است و رسیدن به آن برای روشن شدن مسئله بسیار اهمیت دارد، و آن این است:

اساس شریعت اسلام در تبعیت مبتنی بر حقیقت و یقین

عمل انسان باید براساس یقین باشد و ما برای کاری که می خواهیم انجام بدهیم باید ملاک صحت و ملاک یقین و ملاک حقیقت داشته باشیم. حرفی را که می خواهیم بزنیم باید روی ملاک بزنیم، حرفی را بزنیم که روز قیامت بتوانیم از عهده آن بر بیاییم؛ کاری را که داریم انجام می دهیم باید از روی یقین و از روی حقیقت باشد و باید روز قیامت از عهده آن بر بیاییم؛ انسان نمی تواند کارهای خود را روی هوی و هوس و شعار بنا کند!

در شریعت اسلام، تمام کارها و رفتارهای انسان براساس حقیقت و یقین است. اسلام می گوید: باید بدانی که این عملی را که الان داری انجام می دهی مورد رضای خداست؛ اگر نمی دانی باید احتیاط کنی و توقف نمایی! اگر بخواهی به حرف حسن و حسین و زید و عمرو و بکر عمل کنی، روز قیامت باید جواب بدهی! حرکت یک فرد مسلمان و یک فرد شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام در این دنیا براساس یقین و براساس حقیقت است.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱: «به آنچه که

علم نداری عمل نکن، متابعت و پیروی نکن و رکون و اعتماد نکن! روز قیامت از اعضا و جوارح و سرمایه ها و غرائز و امکاناتی که پروردگار متعال برای روشن شدن طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان گذاشته است، سؤال می کنند.»

در روز قیامت می گویند: تو که این مسئله را با چشمت دیدی چرا برخلافش عمل کردی؟! ما چشم را برای چه به تو دادیم؟! به خاطر اینکه اگر عملی از یک شخص می بینی، افکارت را براساس افکار گذشته قرار ندهی؛ تغییر بده! ما چشم را به تو دادیم نه برای اینکه مانند کبک ببندی؛ باید باز کنی! گوش را به تو دادیم تا

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

مسائلی را که می‌شنوی تحلیل کنی و چشم و گوش بسته به راهی نروی که بعد پشیمانی به‌بار بیاوری! و از تمام اینها گذشته، فؤاد و قلب و وجدان و عقل و فکر را که ما به تو دادیم برای این است که تو حوادث و وقایع را در بوتۀ حقیقت و واقعیت بیازمایی! بی‌جهت نسبت به کسی ارادت غیر حقیقی و واقعی پیدا نکنی؛ بی‌جهت در کسی شخصیت کاذب به‌وجود نیاوری؛ بی‌جهت و بدون ملاک و حقیقت، به فردی صفات غیر مختصّ به او را اختصاص ندهی! تمام اینها برای فؤاد است، تمام اینها برای تحلیلی است که فطرت و وجدان انسان و قلب انسان می‌تواند از برداشت‌هایی که در ذهن او می‌آید به این نتیجه برسد: **(كُلُّ أَوْلِيَاكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)**! ما که به تو چشم دادیم، چرا از این چشمت استفاده نکردی؟! ما که به تو گوش دادیم و تو این سخن را از شخصی شنیدی، در عین حال چرا ترتیب اثر ندادی؟! ما که در تو قلب و وسیله برای محک قرار دادیم، چرا از این وسیله استفاده نکردی؟! چرا به حرف مردم گوش دادی؟! مگر مردم مثل تو هستند؟! مگر کلام مردم، ملاک عمل برای توست؟! خُب خود مردم هم روز قیامت بیایند جواب تو را بدهند!

عَلَّتْ تَبْرَى شَيْطَانٌ فِي رُوحِ قِيَامَتِكَ مِنْ تَابِعِينَ خُودِ

(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا فُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤْا نَفْسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي)

«شیطان (که تمام این مسائل و جریانات، همه بر عهده ایشان است) در روز قیامت می‌گوید: من کاری با شما نداشتم، من یک حرفی زدم و شما پیروی کردید؛ می‌خواستید عمل نکنید! من که شما را در تسخیر خود نگرفتم و بند به گردن شما نینداختم و دست‌های شما را نبستم! آدم یک حرفی زدم (ولی شما عقل و شعور و وجدان و فؤاد داشتید، خدا به شما قدرت داد، خدا به شما اختیار داد، خدا به شما عقل داد و خدا به شما وجدان داد تا وقایع و حوادث و قضایا را ببینید)؛ می‌خواستید حرف من را عمل نکنید! نه من خودم را بر شما تحمیل کردم و نه شما خودتان را بر من تحمیل کردید! (من برای خودم تکلیفی داشتم، شما هم تکلیفی برای خود داشتید!) نه من شما را به این کار مجبور کردم و با شما در یک‌چنین پیوندی بودم و نه شما با من! [حالا هم نه من می‌توانم دستی از شما بگیرم و نه شما می‌توانید دستی از من بگیرید!]»

شیطان می‌گوید: می‌خواستید امیرالمؤمنین را ببینید و ابوبکر را هم ببینید؛ سوابق علی را ببینید، سوابق ابوبکر و عمر را هم ببینید؛ آن وقت بعد اللّتیا و اللّتی قضاوت کنید. اصلاً فرض کنیم که واقعه غدیری نباشد و پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را منصوب نکرده باشند؛ آیا همان دیدن قضایا و مسائل امیرالمؤمنین در گذشته، کفایت نمی‌کرد که به طرف ابوبکر نروید؟! پس آن شعورتان کجا رفته است؟! مگر ندیدید که ابوبکر و عمر و عثمان

^۱ ۱سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

از جنگ أحد فرار کردند و تا سه روز به مدینه نیامدند،^۱ و امیرالمؤمنین مانند پروانه به دور پیغمبر می چرخید و نود زخم کاری خورد و بعد از اینکه دوباره ندای پیغمبر رسید، با همان حال از بستر بلند شد و به طرف بیرون مدینه رفت؟!^۲ پس چرا باز به دنبال ابوبکر رفتید؟!

فرض کنیم اصلاً پیغمبر امیرالمؤمنین را منصوب نکرد، خب چشمتان کجا رفته است؟! **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾**^۳. مگر تو با چشمت اینها را ندیدی؟! مگر با گوشت کلام پیغمبر را راجع به ابوبکر و عمر و بقیه نشنیدی؟! مگر در قضایای متعدد، مطالب را از پیغمبر نشنیدی؟! این گوش تو مگر نشنید؟! خدا در روز قیامت از این گوشت سؤال می کند که چرا با این گوشتی که به تو دادیم، کلام پیغمبر را نسبت به اینها شنیدی، ولی ترتیب اثر ندادی؟! و از همه مهم تر، دلت کجا رفته است؟! آن کسی که بالای منبر می گوید:

أَقِيلُونِي! وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فَيْكُمُ؛ «اگر من لغزشی پیدا کردم بیایید دست من را بگیرید! من بهتر از شماها نیستم درحالی که علی بین شما است!»
خب اگر بهتر نیستی، بیا پایین! آن بالا چه کار می کنی؟! شما که اینها را شنیدید چرا دوباره رفتید با ابوبکر بیعت کردید؟! چرا دنبال علی نرفتید؟!

والله تمام افرادی که حق را ببینند و پا روی حق بگذارند، از هر صنف و طبقه ای که باشند، در روز قیامت مسئول اند و باید جواب بدهند! و هیچ کس نمی تواند خودش را گول بزند!

کیفیت حضور اعمال انسان در قیامت

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۴؛ آن چنان خدا در روز قیامت، تمام این وقایع را یکی یکی همچون تصویر روشن و واضح جلوی چشم انسان می آورد! شروع می کند قضایا را جلو می آورد تا به همان جا می رسد، بعد فیلم را نگه می دارد و می گوید: حالا تماشا کن! دوباره حرکت می دهد و این دستگاه شروع به گردش می کند و همین طوری می آید و می آید تا همان جایی که خدا می خواهد مچ را بگیرد، دوباره نگه می دارد و می گوید: نگاه

^۱ ابوبکر: دلائل النبوة، ج ۳، ص ۲۶۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۰.

عمر: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۴، ص ۱۹۳؛ الدر المشور، ج ۲، ص ۸۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۹۵ و ۳۲۱.

عثمان: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸.

^۲ إعلام الوری، ص ۸۵.

^۳ ۳سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

^۴ الفضائل، ابن شاذان قمی، ص ۱۳۳؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۰۲؛ علم الیقین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۸۲۱.

^۵ سوره أنعام (۶) آیه ۱۴۹. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۳۱۴، تعلیقه ۲:

«بگو: اختصاص به خدا دارد حجّت و دلیلی که می رسد و در جای خود می نشیند.»

کن اینجا چه کار کرده‌ای! و دوباره همین‌طور... البته من دارم مثال می‌زنم، آنجا این‌طوری نیست، آنجا عالم تجرّد است و انسان عین واقعیت را می‌بیند.

خب حالا ما چه کار کنیم؟ این مسئله فقط مربوط به من و شما نیست، این مسئله یک حقیقت و واقعیت است؛ هر کسی که ادراک و فهم و بصیرتش بیشتر است، تعهد و مسئولیتش هم بیشتر است.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱

لزوم عقلی و وجوب فطری تبعیت از اعلّم

در آیه شریفه قرآن، حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السّلام در خطاب به عموی خود، آزر می‌فرماید:

﴿يَأْتِبْتُ إِيَّيْ فَذَجَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبَعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾^۲ «چون من علمی دارم که به تو

داده نشده است، باید به دنبال من بیایی!»

یعنی: ملاک عمل را اعلّمیت قرار می‌دهد؛^۳ علم و یقینی که خداوند به حضرت ابراهیم عطا کرده است، به آزر عطا نکرده است! چون عطا نکرده است و آزر هم این مسئله را می‌بیند و این قضیه را ادراک می‌کند، باید به دنبال حضرت ابراهیم برود؛ اگر نرود مسئول است و خدا در روز قیامت از فؤادش سؤال می‌کند: تو که اعلّمیت را احساس کردی، تو که روشنایی را احساس کردی، تو که مرتبه مافوق خودت را احساس کردی، پس چرا گوش ندادی؟! (بعداً با تک‌تک این جملاتی که عرض می‌کنم کار داریم!)

﴿إِنِّي فَذَجَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾؛ «خدا به من چیزهایی داده است که به تو نداده است!»

خُب دعا کن خدا به تو هم بدهد!

کسب علم با استمداد از خداوند متعال

یک روز در مجلس مرحوم علامه طباطبائی بودیم، یک شیخ شوخ طبعی آنجا بود، خیلی از فوران علم و غزارت^۴ معلومات مرحوم علامه طباطبائی تعجب می‌کرد و می‌گفت: «مگر می‌شود که خدا این همه علم را به کسی بدهد؟!» شیخ بامزه‌ای بود! مرحوم علامه با همان لسان خودشان فرمودند:

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۵ ما که از پیش خود نیاوردیم، ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾! هر چه خدا داده

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

^۲ سوره مریم (۱۹) آیه ۴۳.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب عقلی و شرعی رجوع به اعلّم، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۲۹۲، تعلیقه ۱.

^۴ فرهنگ فارسی عمید: «غزارت: کثرت، فراوانی.»

^۵ سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴. وفق وحی، ص ۲۰۳.

است؛ به تو هم می دهد، خداوند که بخل ندارد!

عدم تفاوت بین علم اجمالی و علم تفصیلی در وجوب متابعت

این مسئله مهم ترین مسئله ای است که انسان باید در زندگی خود، اول این قضیه را درست بکند، بعداً هر کاری می خواهد انجام بدهد! انسان نمی تواند کاری را با شک و تردید انجام بدهد، و نمی تواند عملی را با گرفتاری در اهواء انجام دهد، و نمی تواند با حرف مردم انجام دهد.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ صفتی که خداوند متعال برای قرآن و وحی ذکر می کند، این صفت است: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ «شکّی در آن نیست!» باید بدانید که شکّی در این کتاب نیست، ولو فی الجملة بدانید! متابعت ما از این کتاب، یا براساس علم تفصیلی است یا براساس علم اجمالی؛ و به هر دو نحوه تحقق این علم در نفس آدمی، صرف تحقق، منجز است و موجب وجوب عمل به مقتضای آن معتقد است. شما یک مسئله را تفصیلاً بدانید یا بالاجمال، وقتی بدانید که حق در اینجاست، ولو از خصوصیاتش اطلاع نداشته باشید، باید عمل کنید! این را علم اجمالی می گویند، که إن شاء الله بحث آن می آید و شاید مهم ترین بحث ما در این دهه همین قضیه باشد که: چطور ما مکلفیم که از این علم اجمالی خودمان استفاده کنیم و واجب است که به دنبال آن برویم؟

مراتب یقین یکی از صحابه رسول خدا

فقط و فقط با یقین کار درست می شود، و با هیچ چیز دیگری درست نمی شود! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

یک روز ما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب وارد مسجد پیغمبر شدیم؛ دیدیم جوانی در گوشه مسجد مشغول عبادت است، درحالی که رنگ چهره اش زرد شده بود و آثار بیداری شب و سهر در وجنات او پیدا بود و خیلی بدن نحیف و لاغری داشت و مشخص بود که در یک عالمی دارد سیر می کند و بسر می برد. وقتی که نمازش تمام شد، پیش پیغمبر آمد. حضرت به او فرمودند: «حال و وضع و موقعیت تو چطور است؟ چه کار می کنی و چرا حال تو این طوری است؟» گفت: «یا رسول الله، یقین من را به اینجا کشانده است! تابه حال من این طور نبودم، اکنون یقین دارم و پرده ها از جلوی چشمانم کنار رفته است و مسائل و حقایقی را دارم می بینم، و این مسئله من را به خودش مشغول کرده است و نمی گذارد راحت باشم!»

یعنی: اول که یقین نداشتیم، براساس علم اجمالی به احکام شما، یقین در بست و فی الجملة داشتیم که مطالب شما حق است؛ اما حالا به آن مطالب رسیده ام و علم اجمالی من به علم تفصیلی تبدیل شده است و آنچه را که شما می گفتید و ما صرفاً به عنوان یک پیامبر و یک حقیقت گو و صدیق از شما می پذیرفتیم، حالا خودمان داریم آن مطالب را می بینیم و ادراک می کنیم!

حضرت فرمودند: «حُب علامت یقینت چیست؟»

گفت: «یا رسول الله، هر چه می خواهی بپرس! اگر می خواهی از بهشت بپرس، اگر می خواهی از جهنم بپرس! همه افرادی را که در بهشت یا جهنم هستند، یکی یکی برایتان می گویم! آیا بگویم که

«بگو: ای پروردگار من، به طور دوام و پیوسته بر علم من بیفز!»

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۹۱:

«آن کتاب که قرآن است هیچ شکّی در آن نیست.»

کدام‌یک از همین‌هایی که در اطراف شما هستند جهنمی است و جایگاهش در کدام درجه جهنم است؟! آیا بگویم چه کسی بهشتی است و جایش کجا است؟!» حضرت فرمودند: «این مطالب را برای خودت نگهدار و اسرار را فاش نکن!»^۱

سفره گسترده رسول خدا برای تحصیل یقین و معرفت به واسطه استمداد از حضرت حق

خُب این چه بود؟ این سفره‌ای بود که پیغمبر برای همه گسترده بود؛ یکی آمد بر سر این سفره نشست، دیگری ننشست. فیض پیامبر اکرم، فیض عام است؛ آن خفاش است که چشم خود را می‌بندد و نمی‌تواند این فیض را ببیند! پیغمبر کجا بخل می‌کند؟! خب تو هم بیا! مگر پیغمبر از پیش خودش آورده است؟! پیغمبر فقط یک وسیله است! تا کی این طرف و آن طرف بزنیم و حقیقت را از جای دیگری جستجو کنیم؟! تا به کی ناله و فریاد که آن یار کجاست؟ *** همه آفاق پر از یار شد، آغیار کجاست؟ هر که بیدار بود دولت بیدار برد *** دوست در جلوه ولی عاشق بیدار کجاست؟ عیسی خسته دلان می‌رسد از عالم غیب *** سر بیمار که دارد، دل بیمار کجاست؟

یوسف مصری ما بر سر بازار آمد

سر توحید ز هر ذره عیان می‌گردد *** پُر نیازی که بود واقف اسرار کجاست؟^۲

بناء نهضت سیدالشهدا بر اساس اعلیٰ مرتبه یقین

خیلی فرق است بین کسی که راهش را با یقین و رسیدن به مقصود، پیروی و دنبال کند و بین کسی که با مختصر شبهه‌ای، در مرام او تزلزل پیدا شود! خیلی فرق می‌کند آن کسی که به سیدالشهدا می‌گوید: «اگر هزار مرتبه مرا آتش بزنند و خاکسترم را به باد بدهند، دست از تو بر نمی‌دارم!»^۳ مسلم بن عوسجه راست می‌گفت! دروغ نمی‌گفت؛ یعنی جداً اگر او را هزار مرتبه می‌سوزاندند و آتش می‌زدند، باز دست بر نمی‌داشت! خیلی فرق است بین آنهایی که با امام حسین بودند و بین آن کسی که یک توپ در کنند، معرکه را ترک می‌کند، یا اگر ببیند اوضاع عوض شد، به خانه می‌رود!

کربلا یک قضیه [منحصر به فرد] است! ما دوتا کربلا نداریم! کربلای افغانستان و هندوستان و پاکستان و ایران نداریم؛ یک کربلا بیشتر نداریم! استعمال لفظ کربلا برای جاهای دیگر شرعاً حرام است! إن شاء الله راجع به این قضیه هم صحبت می‌کنیم. آنها هم این طوری بودند؟! مسلم بن عوسجه میان آنها است؟! آن

^۱ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳؛ معانی الأخبار، ص ۱۸۷؛ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۶۴.

^۲ دیوان منصور حالج، ص ۲۶، منتخبی از ابیات.

^۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

مسلمی که شب عاشورا به امام حسین می گوید: «اگر هزار دفعه من را بکشند و زنده کنند، بعد آتشم بزنند، بعد خاکسترم را به باد بدهند، دست از تو بر نمی دارم!» این را یقین می گویند! اگر بمب روی سرش ببارد دست بر نمی دارد، شیرینی در دهانش بگذارند دست بر نمی دارد، زهر هلاهل به او بدهند دست بر نمی دارد؛ این را یقین می گویند! اوضاع بقیّه هم این طوری بود؟! امام حسین یکی بود؛ تمام شد! یکی بود که آمد و رفت! امام حسین که متاع هر دگانی نیست!

عاشورا قضیه ای است که انسان باید ببیند که در هر لحظه اش چه اتفاقی افتاده است و چه مسئله ای بوده است. حضرت ابداً هیچ تبلیغاتی نکرد. از اوّل به همه فرمود:

«هر که با من بیاید کشته می شود؛ کسی نیاید!» ولی راه را برای بعضی ها باز کرد:

مَنْ كَانَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ «کسی که فقط می خواهد به خدا برسد، ما یک راه باز کردیم! فقط راه خدا را باز کردیم.»

دیگر راه کشورگشایی، رسیدن به اموال، رسیدن به غنائم، رسیدن به دنیا، همه را بستیم! همه را بستیم!

هر که می خواهد به خدا برسد، بسم الله، ما راهش را نمی بندیم! قضیه عاشورا این طوری است!

شب عاشورا حضرت سیدالشهدا دستور می دهد تا چراغها را خاموش کنند؛ نه قضیه را در بوق و کرنا

می کند و نه تبلیغات راجع به آن راه می اندازد؛ هیچ هیچ! این قدر مسئله را سهل می گیرد و این قدر مطلب را با بزرگواری خود برای همه باز می گذارد که می گوید: **«إِنَّ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»**^۲

گفت: ای گروه، هر که ندارد هوای ما *** سر گیرد و برون رود از کربلای ما

ناداده تن به محنت و ناکرده ترک سر *** نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما

تا دست و رو نشست به خونش، نیافت کس *** اذن طواف در حرم کبریای ما

برگردد آن که با هوس کشور آمده *** سر نورد فرود به افسر شاهی، گدای ما

ما را هوای سلطنت و مُلک دیگر است *** کاین عرصه نیست در خور فرخ همای ما^۳

به اصحاب و اهل بیتش خطاب می کند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا! «من اصحابی با وفاتر و اهل بیتی بهتر از شما سراغ ندارم!»

أَلَا وَ إِنِّي لِأَطْنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ؛ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مَنَىٰ

^۱ اللهوف، ص ۶۱.

^۲ همان، ص ۹۰.

^۳ دیوان تبیر، ص ۱۹۵، با قدری اختلاف.

^۴ خ ل: أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ.

ذِمَامٌ! «من گمان نمی‌کنم از دست این قوم روزی نجات پیدا کنم؛ تمام شما را از ذمه خود بری نمودم و بیعت خودم را از شما برداشتم!»

هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا! ۱ و لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ بِيَدِ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي [و تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ و مَدَانِكُمْ؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي، و لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَلَّهُوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي]! ۲

«شب است و تاریک؛ پس هر کسی که با ما یار نیست و با ما مرافقتی ندارد و هوای دیگری در سر دارد، از شب استفاده کند و به سمت خانه و کاشانه خود حرکت کند! دست این زن و بچه من و دست این مردان اهل بیت من را بگیرید و با خود ببرید! این مردم با من کار دارند و فقط من را طلب می‌کنند، و با شما کاری ندارند!»

یقین اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در دفاع و حمایت از آن حضرت

زهیر بن قین بلند می‌شود و می‌گوید:

والله لو دِدْتُ أُنِّي قَتَلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ أَلْفَ مَرَّةٍ، و أَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ و
عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ! ۳

«به خدا دوست دارم که من را بکشند بعد زنده شوم و دوباره من را بکشند تا هزار بار جان در راه تو فدا کنم؛ بلکه خدا به واسطه من، قتل را از تو و از اهل بیت دفع کند!»
مسلم به عوسجه، آن پیرمرد روشن ضمیر که تمام عمر را به عبادت گذرانده بود و از اصحاب خاص امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام بود، و در کوفه با حبیب بن مظاهر مانوس و مشهور بود و با هم به کربلا آمدند و با هم میثاق بسته بودند، بلند می‌شود و می‌گوید:

والله لو عَلِمْتُ أَنْ أَقْتَلَ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُحْرَقَ ثُمَّ أُذْرَى سَبْعِينَ مَرَّةً، لَمَا فَارَقْتُكَ!

«به خدا اگر بدانم که من را می‌کشند و بعد زنده می‌شوم و بعد آتش می‌زنند، تا هفتاد بار، دست از یاری تو برنمی‌دارم!»

وقتی هم که به روی زمین می‌افتد، سیدالشهدا با حبیب بن مظاهر بالای سر او حاضر می‌شوند، می‌گوید:

ای حبیب، ما با هم از کوفه پیمان بستیم که در رکاب حسین باشیم!

حبیب به او می‌گوید:

ما با هم پیمان بستیم! گرچه می‌دانم من تا ساعاتی دیگر در خدمت مولایم نیستم و حَظُّم در این دنیا کم است، اما اگر وصیتی داری من انجام بدهم!

اشاره به سیدالشهدا می‌کند و عرض می‌نماید:

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

^۲ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۹۸.

^۳ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۴.

یا حبیب، علیک بهذا الغریب! «وصیت من به تو این است که دست از دامن این غریب و تنها برنداری!»^۱
و سِیَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

^۱ وقعة الطف، ص ۲۲۵، با قدری اختلاف؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۳۴۸.